

کیفیت حمل، و تبادل بین دو حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی (۵)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الإشكال الثاني أنا نَتَصَوَّرُ جبلاً شاهقةً و صَحارى واسعةً مَعَ أشجارها و أنهارها و
تلالها و وِهادها و نَتَصَوَّرُ الْفَلَكَ و الكواكبَ العظيمةَ المقدارَ عَلَى الوجهِ الجزئِي
المانعِ عن الاشتراك.^۱

اشکال‌های گفته شده بر وجود ذهنی

مرحوم آخوند فرمودند که بر وجود ذهنی و بر
تئوری این مسئله اشکالاتی بار شد؛ اشکال اول تبدل
ماهیات در وجود ذهنی بود بر خلاف آنچه که در
خارج تحقق دارد، تبدل جوهر به مقوله کیف و
همین‌طور اندراج همه مقولات در تحت مقوله کیف
که این یک اشکال بسیار مهمی بود و بطلان این
مسئله برای کسی که ادنی تعلقی به منطق و امور
فلسفی داشته باشد از ابده بدیهیات است. مرحوم
آخوند به این مسئله با تقسیم حمل به حمل اولی
ذاتی و شایع صناعی و متعارف پاسخ دادند و
مشخص شد که ماهیتی که در ذهن می‌آید بدون
تفاوت و بعینه همان ماهیتی است که در خارج است

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۹۹.

و همان برداشتی که انسان از ماهیات خارجی دارد، همان برداشت را در قضایای ذهنی خودش انجام می‌دهد بدون کمترین تفاوت بین حاکی و محکی و بین معلوم بالعرض که عبارت از همان ماهیت خارج است و معلوم بالذات که عبارت از همان صورت ذهنی است. ولی صحبت در نحوه وجود است که وجود ذهنی به واسطه تعینی که دارد، در تحت مقوله کیف است و به واسطه این تعین فردی از افراد ماهیت نمی‌شود. این پاسخ مرحوم آخوند بود که بسیار پاسخ جالب و متین و مناسبی نسبت به اشکال اول است.

اشکال ثانی به نحوه تصور حقایق خارجی مربوط می‌شود که ما این اشیاء خارجی را که مشاهده می‌کنیم؛ این جبال، صحراها، فلک و سماء را که مشاهده می‌کنیم، اینها همه صوری هستند که این صور با این وسعت و با این سعه در ابعاد بی‌نهایت خودشان در ذهن ما نقش می‌بندند. فرض کنید که تصور آسمان‌ها، تصور کهکشان‌ها، تصور افلاک و تصور صحراهای بی‌پایان، با حفظ جزئیت خودشان که اینها جزئی هستند و قابل تسری بر کثیرین نیستند

یعنی صورت این کوه فقط منطبق بر همین کوه است
و صورت این کهکشان منطبق بر همین کهکشان
است و این صور را که تصور می‌کنیم یعنی از
مردمک چشم عبور می‌کند و در عصب مغز نقش
می‌بندد و به واسطه این نقش، علم و ادراک برای
نفس که مجرد است حاصل می‌شود. چگونه باید این
سلسله مراتبی را که این صور طی می‌کنند ارزیابی
کرد؟! چطور این مسئله انجام می‌شود؟! وقتی که ما
این صور به این عظمت و بزرگی را در ذهن جا
می‌دهیم، این صور در کدام و عا و در کدام ظرف از
ذهن قرار می‌گیرد؟! طبعاً یا در قوه خیال است
یا اینکه همان‌طوری که بعضی از قدماء گفته‌اند - طب
قدیم هم یکی از اصول و اساسش بر این مسئله بوده
است، البته همه این را قبول ندارند مثلاً ابن سینا قبول
ندارد و بعضی‌ها این مطلب را در کتب خودشان نقل
کردند و آنها عبارت از عده‌ای از مادیون از اطباء
هستند که قائل به مجرد قوه خیال نیستند - که انسان
دارای یک حالت برزخ بین ماده و مجرد است و در
وجود خودش یک حالتی وجود دارد که این حالت

از کیفیت امتزاج اخلاط اربعه در وجود انسان نشئت می گیرد که از آن تعبیر به نفس بخاری می کنند و می گویند: آن نفس بخاری در هنگام شب از ناحیه جهاز هاضمه حرکت می کند و به سمت مغز می آید و در آنجا استقرار پیدا می کند. اگر انسان شب زیاد غذا بخورد، حرکت این روح بخاری حرکت ثقیلی می شود، به مغز فشار وارد می کند، اعضا را که همان قلب باشد در تحت فشار خودش قرار می دهد، عمل هضم معده را مختل می کند و بر قفسه سینه فشار وارد می کند و اگر انسان شب کمتر غذا بخورد و سبک بخورد، این عمل و این ارتباط و حرکت از ناحیه بدن به ناحیه مغز خیلی سریع انجام می گیرد. البته خب شاید این مطلب برای اذهان ما یک قدری مستبعد باشد با توجه به مسائل جدید و آن مطالبی که فعلاً مطرح است که امروزی ها اصلاً این مطالب را قبول ندارند و می گویند که روح بخاری چیست؟! روح کرسی، بخاری، یخچالی و این حرف ها چیست؟!

تحسین دقت نظر دانشمندان و ریاضی دانان قدیم

اینها مسائلی است که مربوط به زمان سابق است

چطور اینکه در آن مطالبی که مربوط به هیئت است
طبعاً قدمات نظریه‌ای داشتند صرف‌نظر از مسائل
هیئت و هیوی که واقعاً کار قدمات قابل ستایش است
و معادلات ریاضی که ریاضی‌دانان قدیم امثال
غیاث‌الدین و ابوریحان بیرونی و سایر آن افراد هیوی
ما انجام می‌دادند به نحوی دقتش بالا بود که الآن با
این وسایل جدید و با این دقت‌های کامپیوتری هنوز
شک دارند که آیا دقت آنها درست بوده است یا اینکه
اینجا دارند انجام می‌دهند! این قدر دقیق بوده
است. یعنی معادلاتی که همین غیاث‌الدین کاشانی
در حرکت قمر، حرکت ستارگان، تقابل نیّین و
کیفیت استخراج تقویم انجام داده است [دقیق بوده
است]؛ ایشان در آن موقع با آن آلات و ادوات و آن
وسائل ابتدایی؛ زیج و اسطرلاب و کیفیت مقارنات
و مقابلات بین اجرام و اینها انجام داده است و آن قدر
آنها دقیق بوده است که نه تنها امروزه نتوانسته‌اند ایراد
بگیرند بلکه در کارها و اعمال ریاضی خودشان شک
دارند و می‌گویند که شاید آنها درست می‌گویند.
صرف‌نظر از این مسئله، خب بعضی از مسائل مربوط

به قدیم بوده است راجع به نحوه فعل و انفعال اجرام
سماوی و اینها و قول به عدم تجزی اجزا در افلاک
سماوی و اجرام سماوی که اینها چیزهایی بوده است
که خب طبعاً امروزه با آن نظریات قول مساعدی
ندارند ولی این خارج از آن مسائل و معادلات
ریاضی بوده که بین آنها مصطلح بوده است.

اختلاط امزاج اربعه، پایه و اساس طب قدیم

همین طور خیلی از مسائل بوده که در طب قدیم
مورد توجه بوده است گرچه امروزه قبول ندارند اما
بعید نیست که این مسائل وجود داشته باشد
همان طوری که اصلاً پایه طب قدیم براساس اختلاط
امزاج اربعه بوده است و بر همین اساس مداوا
می کردند و عقاقیر خودشان و ادویه و تغذیه بیماران
را براساس همین کیفیت عدم تعادل و تعادل در
امزجه و اخلاط قرار داده بودند و اصلاً قانون بر این
اساس پایه ریزی شده است. یا تحفه حکیم مؤمن
[تنکابنی] که کتاب بسیار بزرگی است یا آن قرابادین
کبیر، تمام اینها پایه طبشان را براساس همین امزجه
و تعادل و عدم تعادل که موجب صحت و فساد مزاج
هست قرار داده بودند. یکی از مسائل که در سابق

مطرح بوده است، البته در عبارات بوعلی نیست و مثلاً فقط اشاراتی نسبت به این قضیه دارد مسئله روح بخاری است. قدماء معتقد بودند که روح بخاری وسیله و واسطه برای روح مجرد و جهاز هاضمه و سلسله اعصاب و مغز است. همان‌طوری‌که مغز جنبه واسطه را برای انتقال معلومات و ادراک حواس و انتقالش به نفس به‌عهده دارد و وقتی که مغز را از یک شخصی بردارند؛ از نقطه‌نظر حواس تعطیل می‌شود مگر برای کسی که از نقطه‌نظر روحی اشرافی داشته باشد همان‌طوری‌که خود مرحوم آخوند نسبت به این مسئله اشاره دارند که او خارج از حواس و خارج از اجزا می‌تواند نسبت به امور اشراف داشته باشد. نه! برای افراد عادی که طبعاً با همین حواس سروکار دارند، مغز و سلسله اعصاب حکم واسطه و مَدیوم برای انتقال این علوم و دریافت‌های حسی با آن جنبه روح و نفس را ایجاد می‌کند. در طب و حکمت یونان برای هرکدام از نقاط مغز اسم خاصی را قرار دادند و این مسئله را بررسی کردند و روی آن تحقیق کردند، من یادم

هست یک وقتی که ما بحث شفا می خواندیم خود
بوعلی در باب تشریح آن چنان دقیق اعضا و جوارح
انسان را موشکافی می کند که انگار ایشان پانزده سال
در تشریح و پزشکی قانونی تشریف داشته و مرده ها
را تشریح می کرده است! [در آنجا دارد که] چند نوع
اعصاب داریم؛ اعصاب مجوّف و اعصاب تو پُر
داریم، سلسله این اعصاب به اینجا ختم می شود و آن
به نیم کره [راست] و این به نیم کره [چپ مربوط
است]! انسان تعجب می کند که او مرده ها را از کجا
پیدا کرده و سراغشان آمده است که این طوری به این
دقت [بیان می کند] که امروزه وقتی انسان فیزیولوژی
گایتون را می خواند می بیند که همین طوری و به
همین کیفیت دارند توضیح می دهند؟! این خیلی
دقت می خواهد که آنها با این کیفیت و با این
محدودیت در امکانات خودشان به این مطالب
رسیده اند.

یکی از مسائل بسیار مهم و اسرار در علوم غریبه

ما نمی توانیم از این مطلب سرسری رد بشویم!

یکی از مسائل بسیار پیچیده و یکی از اسرار، ارتباط
بین اعضا است. البته در این مسئله وارد نمی شوم،

فقط خواستم یک اشاره‌ای بکنم و دیگر بیش از این به اینجا مربوط نیست. یکی از مسائل بسیار مهم و اسرار در علوم غریبه عبارت از ارتباط بین اعضاء انسان با روح و استعداد روح است! چون می‌دانیم که روح استعدادها و امکاناتی دارد و یک ارتباطی بین او و اعضاء بدن وجود دارد، ارتباطی بین قلب و روح وجود دارد، ارتباطی بین او و شش وجود دارد و یک ارتباطی با شبکه سینه توراکس وجود دارد که از دیافراگم جدا می‌شود. کیفیت ارتباط روح با دیافراگم خودش یک جلد کتاب می‌خواهد که بعضی‌ها راجع به این قضیه کمی صحبت کرده‌اند. اگر اختلالاتی در دیافراگم پیدا بشود، کیفیت شعور انسان چطور تغییر پیدا می‌کند؟ مدرکات انسان چطور عوض می‌شود؟ در پیشانی چه اسراری هست؟ در زیر گلو چه اسراری هست؟ همین‌طور که پایین می‌آیم این قسمت را پنج قسمت کرده‌اند و بعضی‌ها خواستند از تقویت این پنج نقطه به پنج جهت از تسلط روحی برسند! این مسئله، مسئله شوخی نیست. البته خب بعضی از این راه‌ها، راه

غلطی است ولی نسبت به بعضی از اینها، افرادی که تجربیاتی دارند دارای اسراری هستند و خلاصه مسئله بی هیچ چیز نیست. یکی از آن مطالبی که صاحبان این علوم روی این قضیه خیلی نظر دارند همین مسئله روح بخاری و نفس بخاری است که اینها قائل بر این هستند که بین روح و این بدن واسطه‌ای وجود دارد، جدای از این مغز که خب مسئله عادی و فیزیکی دارد ولی مسئله روحی و آن جنبه تجرد که جنبه ماوراء و متافیزیکی مسئله و سایتولوژی بدن انسان هست که جنبه روح قضیه است، بین او و جنبه فیزیکی یک حلقه رابطی را قائل شده‌اند و اسم آن حلقه رابط را روح بخاری گذاشتند. این مسئله‌ای است که مربوط به قدماست.

تعریف مثال اصغر و مثال اکبر

حالا ما راجع به این قضیه صحبت نمی‌کنیم بلکه فقط خواستم یک اشاره‌ای بکنم که پایه و اساس عقیده قدماء بر چه ملاکی است، براساس قول به این واسطه بین تجرد و ماده که نه ماده است و نه تجرد است، همان چیزی را که ما اسم آن را برزخ و مثال می‌گذاریم و واسطه بین تجرد تام روح و بدن که این

بدن، بدن مادی است، اسم مابین این دو را مثال و برزخ می‌گذاریم که مثال اصغر نامیده می‌شود که عبارت از همان بدن مثالی انسان است که این لباسی در عرض لباس مادی است که انسان آن لباس را در هنگام خواب و بیداری و مکاشفه مشاهده می‌کند که از آن تعبیر به مثال اصغر می‌آورند. مثال اکبر عبارت است از صور کلیه در عالم که در عالم مثال به آن مثال اعظم می‌گویند. این نفس، نفس بخاری است.

بطلان ورود ماده در امر مجرد

علی‌کلّ حال اینها معتقدند بر اینکه صور اشیائی که ادراک می‌کنیم مانند صحرا، کوه‌ها، افلاک، بیابان‌ها، دره‌ها و امثال ذلک و همین‌طور انسان‌هایی که مشاهده می‌کنیم؛ زید، بکر، عمرو، خالد، تقی، نقی، حسن، حسین و افراد متعدد، همه کارهای آنها را در ذهن می‌آوریم که این آهنگر است، این نجار است، این قصاب است، این عالم است، این دکتر است، این مهندس است، حرفه و صنعتی که دارد تمام اینها را در ذهن می‌آوریم و یک مجموعه‌ای از این صور در ذهن ما قرار می‌گیرد، تا اینجا مسلم است که ما این مسائل را در نظر می‌گیریم. آنچه که

مورد اشکال است اینجاست که اگر اینها در قوه خیال است، خود شما که بر این معتقدید که خیال جسم نیست! خیال قوه‌ای است از قوای روح و این خیال نه جسم دارد و نه متقدر به قدری است و نه اندازه‌ای دارد. بنابراین بطلان ورود ماده در امر مجرد مشخص است، این یکی.

اگر شما بگویید که روح بخاری محل و ظرف برای ورود این صور است که جنبه جسمیت دارد، اشکالی که در اینجا وارد می‌شود این است که ورود صور عظیمه در محل اصغر از خودشان هم قطعاً محال است. فرض کنید که صورتی را در یک ظرف کوچکی قرار بدهید، بالأخره روح بخاری هم محدود است. اگر شما در اینجا جواب بدهید و بگویید که روح بخاری عبارت از یک ماده‌ای است یعنی بین ماده و مجرد که از یک نظر جنبه مادی دارد و از نظر دیگر جنبه مجرد دارد و در واقع واسطه بین ماده و مجرد است و این جزء لا یتجزی ندارد یعنی آنچه را که اشکال وارد می‌شود و محل و محطّ برای اشکال است این است که ماده‌ای که جزء لا یتجزی دارد یعنی آن جزء قابل تقسیم نیست، آن در اینجا -

بحث مربوط به کیفیت ماده بعداً می آید - موجود نیست. بنابراین گرچه این روح بخاری به شکل یک موجود مشخص و صغیر و محدودی است اما از نقطه نظر سعه، هرچه در آن برویم باز این قضیه به یک جایی نمی رسد یعنی دائماً تجزیه می شود. این دائماً تجزیه می شود، تجزیه می شود، تقسیم می شود و تجزیه می شود و همین طور تا بی نهایت قابل برای تجزیه شدن است و این طور نیست که مانند ماده جزء لایتجزی داشته باشد. ما همین حرف را در مورد صورت می زنیم و می گوئیم که اشکال به حال خودش باقی است زیرا این صورتی که وارد بر این روح بخاری می شود هم جزء لایتجزی ندارد یعنی آنها هم قابل انقسام به بی نهایت هستند. شما که می خواهید صورت یک کهکشان را وارد ذهن خودتان بکنید آن هم غیر انتهاست و هرچه آن را قسمت کنید باز قابل قسمت است و موجب نمی شود که حجم و بزرگی او تقلیل پیدا کند و درست مثل این می ماند که شما بخواهید یک کوه را در کف دستتان قرار بدهید، از این طرف بگویید که

این دست قابل انقسام به اجزای غیر متناهی است پس می‌تواند کوه را هم تحمل بکند. خب کوه هم قابل انقسام به اجزاء غیر متناهی است، اینکه باعث نمی‌شود که او کوچک بشود! کوه بالأخره کوه است و کف دست هم کف دست است و یک هم‌چنین کوهی روی کف دست جای نمی‌گیرد! بنابراین این صوری که صور خارجی است و ما می‌خواهیم این را بیاوریم، محالیت آن از این نقطه‌نظر واضح است به‌خاطر اینکه شیء عظیم قابل انطباق بر شیء صغیر نیست. خب این یک مسئله‌ای از بدیهیات و اول بدیهیات است. این اشکالی [بود] که نسبت به وجود ذهنی شده است.

بنابراین ما حاصل این اشکال این شد که آنچه را که انسان ادراک می‌کند وجود ذهنی ندارد! چه کسی گفته است که در ذهن وجود پیدا می‌کند؟ چون اگر وجود پیدا کند یا باید در خیال باشد که بنابراین ورود ماده بر مجرد است که محال است، این یک.

یا اینکه باید در روح بخاری باشد و آن عبارت از انطباق شیء عظیم به شیء صغیر است و آن هم محال است. بنابراین آنچه که در ذهن هست وجود نیست

بلکه عبارت از صرف ارتباط بین انسان و خارج است. خب اینها فراموش کرده‌اند که این ارتباط یک موقع هست و یک موقع نیست. وقتی نیست شما چه می‌گویید؟! مرحوم آخوند هم این را می‌گوید. در جواب محشین هم این مطلب را می‌گویند که مسئله وجود ذهنی فقط ارتباط انسان در هنگام مواجهه نیست فرض کنید الان که من در این مجلس هستم یک صورتی از افرادی که در این مجلس هستند در ذهن من می‌آید و حالا اگر افراد از این مجلس بیرون رفتند، باز آن صورت در ذهن من هست و دلیلش این است که وقتی یک نفر می‌رود می‌گویم که آقا ایشان برای چه رفت؟ خب معلوم است که صورتش هست که می‌گویم: «برای چه رفت؟» بنابراین اگر قرار باشد وجود ذهنی تا وقتی باشد که بین انسان و ماوراء و جوانب خودش ارتباط برقرار بشود، وقتی که آن ارتباط از بین می‌رود چرا آن صورت هنوز باقی است؟! اینها اصلاً به این مسئله توجه نکردند و مشکل در اینجا است.

تعریف قول به شبح

جوابی که مرحوم آخوند می‌دهند خیلی جواب

روشن و واضحی است؛ جواب این مسئله این است که این اشکالی که در اینجا وارد می شود بنا بر قول به شبیح است چون یکی از ادله افراد وجود ذهنی و یکی از دو قول از اقوال وجود ذهنی، مسئله شبیح است که مرحوم حاجی هم در منظومه این مسئله را نقل کردند و ایشان هم بعداً نقل خواهند کرد و رد می کنند. قول به شبیح این است که یک چیزی مشابه آنچه که در خارج هست در ذهن می آید و ذهن خودش خلق نمی کند یعنی همان صورت خارجی [در ذهن نمی آید]! چطور اینکه فرض کنید می گوئیم: ما شبیح این را دیدیم و شبیح او را دیدیم و در تاریکی یک دفعه انسان یک شبیحی را می بیند و خیال می کند کسی آمده است. قائلین به شبیح، قائل به یک هم چنین مطلبی هستند یعنی می گویند که از آنچه که در خارج هست یک صورتی مانند آن جدا می شود و آن صورت در ذهن می آید. آن وقت دیگر اشکالاتی بر این قضیه بار می شود یعنی مسئله یکی دو اشکال ندارد. این بنابر این پیدا می شود. می گویند: شبیحی که دو متر و نیم هست، یک هم چنین شبیحی در این قدر مغز چه کار می کند؟ کمال الملک خیلی نقاش

معروفی بود و قبرش هم در نیشابور است. می‌گویند که این در نقاشی خیلی عجیب بوده و در نقاشی واقعاً چیز نابغه‌ای بوده است.

یک وقت در یک جایی حکایتی از فتوت و مردانگی این کمال الملک خواندم که یک روز در مزرعه‌اش در نیشابور نشسته بوده است که یک نفر با تفنگ یک تیری می‌اندازد تا پرنده‌ای بزند و این تیر می‌آید و به یک چشم او می‌خورد و این چشم را کور می‌کند و او تا آخر عمر به روی او نمی‌آورد که این تیر تو به این چشم خورد و [کور شد]. بعد آن شخص خودش بعد از فوت کمال الملک از یک راهی متوجه می‌شود که این آن روز که این کار را کرده است [چشم او را کور] کرده و این اصلاً به روی خودش نیاورده است! می‌گویند که اتفاقاً اهل پیاله و این حرف‌ها هم بوده است! آدم واقعاً از فتوت و جوانمردی این افراد به این قسم، تعجب می‌کند و گاهی اوقات آدم از خودش خجالت می‌کشد! می‌گویند که او خیلی نقاش عجیبی بوده است و خیلی [نابغه] بوده است. عکس یک غلام‌سیاه

کشیده بوده - قدّی - و در منزل خودش گذاشته بوده است. ظاهراً در زمان احمد شاه یا محمدعلی شاه بوده است و او را به منزلش دعوت می کند. می گویند که وقتی محمد علی شاه در را باز می کند همین طور به ترس می افتد یعنی آن قدر این عکس عکس جالب، دقیق، گویا و خلاصه [طبیعی] بوده است که اصلاً انگار خیال می کند که این غلام سیاه به او حمله می کند یا مثلاً [به او نگاه] می کند. بالأخره خاطر ملوک هم خیلی لطیف، ظریف، حساس و خیلی چیز است و طبعاً خیلی زود هم تحت تأثیر قرار می گیرند! خب این مسئله هم بی تأثیر نیست!

حالا ایشان [در مورد] این مسئله اشباح می گویند که قائلین به اشباح می گویند که مثل همان شبخ خارجی خود آن شکل در ذهن می آید، حالا چطوری در ذهن می آید را دیگر نمی دانیم! از سوراخ گوش داخل می رود یا از دهان می رود یا از چشم می رود؟! این چه نحوه آمدنی هست دیگر بیان نمی کنند، می گویند که همان شبخ وارد می شود وارد می شود و در ذهن جا می گیرد. دیگر راجع به این قضیه توضیح نمی دهم. چون بعداً خود مرحوم آخوند راجع به

قول به شبیح توضیح می‌دهند. مرحوم حاجی هم در منظومه راجع به این قضیه بیانی داشتند و رد کردند. این مشخص است.

اشکال بر قائلین قول به شبیح

بر این قضیه بنا بر قول به شبیح این اشکال وارد می‌شود که شبیحی که دارای این خصوصیات هست چطور ممکن است منطبق بر یک امر مجرد باشد؟! ثانیاً چطور ممکن است شبیح عظیم منطبق بر یک امر صغیر باشد؟! این هم بطلانش از ابده بدیهیات است ولی بنا بر مسلک ما یا بنا بر مسلک شیخ اشراق که قائل به وجود مثال اعظم هستند یا مرحوم آخوند می‌گویند که مانند مسلک ما که قائل به مثال اصغر هستیم، این صوری که در خارج ذهن، ذهن این صور را می‌بیند بنا بر مسلک شیخ اشراق ذهن فقط یک واسطه دارد؛ واسطه‌ای در ذهن برای مظهر واقع شدن این صور در عالم مثال اعظم هست چون هرچه که در این خارج تحقق پیدا بکند صورت خارجی او و صورت اصلی او در مثال اعظم وجود دارد. الآن این کاغذی که در دست من هست نسخه‌ی اصلی این کاغذ در مثال اعظم و در عالم مثال و در عالم برزخ

موجود است. این کتابی را که من الآن دارم مطالعه می‌کنم، نسخه اصلی این کتاب در عالم مثال هست. دلیلش این است شما که در خواب می‌بینید فردا شب آمدید در مدرسه فیضیه و این مجلس وجود دارد و کتاب را باز کردید و دارید مطالعه می‌کنید فردا شب که می‌آید می‌بیند عین آنچه را که خواب دیدید وجود دارد و آقای زید اینجا نشسته و آقای عمرو اینجا نشسته است. کتاب او این رنگ...

از کجا پیدا کردید؟! علم به معدوم که محال است، شما از کجا پیدا کردید؟! پس معلوم می‌شود قبل از اینکه این نسخه فرعی به واسطه مرور زمان در خارج تحقق پیدا کند، نسخه اصلی این جلسه در عالم مثال اعظم و عالم برزخ موجود است، بعضی‌ها اطلاع پیدا می‌کنند و بعضی‌ها اطلاع پیدا نمی‌کنند و این دلیل بر نبود نیست. این بنا بر نظریه شیخ اشراق است. البته این نظریه و این مسئله صحیح است اما نتیجه‌ای که شیخ اشراق از این مسئله می‌گیرد محل بحث است که آیا درست است یا نه؟! ایشان می‌فرمایند که آنچه را که ذهن او را از خارج احساس می‌کند عبارت از اتصالی است که ذهن با عالم مثال

اعظم پیدا می کند. همین که چشم می افتد و شما را می بینم تا وقتی که شما سر جایتان هستید، ارتباطی به من ندارد و من هم که اینجا نشسته ام ارتباطی به شما ندارم. بحث راجع به ادراک است. نوری که از این صور در مردمک چشم قرار می گیرد باز این ارتباطی به ما ندارد. نوری است مثل یک نور که از بالا آمده و چراغ روشن است و این نور به اشیاء می خورد و انعکاس و برگشت پیدا می کند به مقداری که اشیاء او را می گیرند و به مقداری که برمی گردند صور مختلف پیدا می شود و هرچه لون تاریک تر باشد بیشتر نور را جذب می کند و کمتر می فرستد. اینکه ما شیء و مو را سیاه می بینیم به خاطر این است که نور از سیاهی کمتر در چشم ما آمده و اینکه ما لباس را سفید و روشن می بینیم به خاطر این است که نور بیشتر آمده است و به لباس ارتباطی ندارد. به واسطه آن برگشتی که نور دارد می کند ما اشیاء را مختلف می بینیم. خب تا اینجا مسئله جنبه مادی دارد. حالا این نور منتقل به شبکه می شود و شبکه او را به ماکولا منتقل می کند، از

طریق ماکولا که همان نقطهٔ زرد است به عصب
مجوّف منتقل می‌شود و در مغز می‌رود، تا اینجا هم
جنبهٔ مادی دارد. اینجا محل بحث نیست و به اینجا
هم احساس نمی‌گویند. آنجا را احساس می‌گویند
که شما می‌گویید: «هان! این افراد اینجا هستند». این
نقطه محل بحث و نظر ماست. اینکه شما می‌گویید
که این عده افراد اینجا هستند، این ادراک از کجا
برای شما پیدا شد؟! خب اینکه یک نور است و
می‌آید به چشم می‌خورد و برمی‌گردد؛ می‌رود در
چشم و از چشم هم در مغز می‌رود، خب اینها همه
جنبهٔ مادی دارد و جنبهٔ مادی با مجرد ارتباطی ندارد.
آن نقطه‌ای که از این نقطه ما این پا را از ماده
برمی‌داریم و روی مجرد می‌گذاریم یعنی یک جهش
برای ما به وجود می‌آید؛ جهش از ماده به غیر ماده و
از فیزیک به متافیزیک، این جهش عبارت از علم
است و عبارت از احساس است این جهش بنا بر
عقیدهٔ شیخ اشراق - اینجا مبنای مرحوم آخوند و
مبنای شیخ اشراق معلوم می‌شود - جهش به عالم
مثال است. شما خیال نکنید الآن که در اینجا در
مقابل شما افرادی نشسته‌اند، اینها همه برای

خودشان نشسته‌اند و به شما ارتباطی ندارد، اینها علم نیستند! جناب آقای زید، زید است و به بنده چه ارتباطی دارد؟! این کتاب است و به من چه ارتباطی دارد؟! این لیوان آب است و به من چه مربوط است؟! این برای خودش آب است به من چه ارتباطی دارد؟! این ماده است و بین من و زید الآن سه متر فاصله است! بین من و آب الآن یک متر فاصله است، این آب برای خودش آب است. چرا من می‌گوییم: «ها! اینجا آب است پس بروم بخورم» این را ادراک می‌گویند.

این که الآن این آب هست و من میل به آب پیدا می‌کنم به واسطه این است که بین من و حقیقت این آب ارتباط برقرار شد و خود این آب ماده است و هیچ ارتباطی به من ندارد. این الآن برای خودش آب است. در لیوان و شیشه هست و برای خودش آب است، به من چه ارتباطی دارد؟! من هم برای خودم اینجا نشسته‌ام، چه ارتباطی با او دارم؟! اینکه الآن من او را می‌بینم و به سمت او می‌روم چه عملی در خارج و در عالم انجام گرفته است؟ اینکه الآن در

اینجاست و برای خودش هست، به من چه ارتباط دارد؟! من هم در اینجا ماده هستم و این علم من نسبت به این آب اطلاع من نسبت به مثال اعظم است یعنی من دائماً در حال بیداری و در حال خواب، بدنم دارد روی زمین راه می‌رود. مثال من که مثال اصغر هست، این مثال اصغر من - بنا بر تعبیر مرحوم آخوند - با آن مثال اعظم در ارتباط است منتها خود ما نمی‌فهمیم و خیال می‌کنیم که ما هم چشمان بر این ماده می‌افتد ولی دیگر خبر نداریم چه فعل و انفعالاتی دارد اینجا انجام می‌گیرد که این علم پیدا می‌شود. ابر و باد را نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که یک گندمی از زمین درمی‌آید و گندم را می‌گیرند و آرد و نان می‌کنند و می‌گویند: «بفرما» اما اینکه این از کجا پیدا و چطور شد ...

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند *** تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری^۱

چه مسائلی در عالم انجام گرفت و ملائکه چه کارها کرده‌اند و چه قضایائی دست‌به‌دست گشته است تا این گندم به‌وجود آمده و رفته و الآن منزل

۱. گلستان سعدی، دیباچه.

شما آمدند ...، و این نان را در اختیار شما قرار می‌دهند و می‌گویند که میل کنید، ما از اینها خبر نداریم و فقط می‌بینیم که آن نانوا نان را آورده در خانه داده است. اینکه ما الآن نسبت به اشیاء اطراف خود اطلاع پیدا می‌کنیم، فقط می‌بینیم که اشیاء اطرافمان هستند اما چه مسائلی اینجا انجام گرفته که الآن ارتباط بین ما و خارج از ما به وجود آمده را دیگر نمی‌دانیم.

عرض کردم جای این مطالب الآن نیست ولی مرحوم آخوند اینها را نقل کرده و ما را اینجا گرفتار کرده است! این مطالبش برای بعد است یعنی برای الهیات بالمعنی الأخص و مباحث نفس است و آنجا باید مسئله مطرح بشود. البته این بحث باز نیاز به توضیح دارد و این بحث بحث ناقصی خواهد ماند و باید مطالبی را نسبت به این عرض بکنیم.

ارتباط با خارج، ارتباط با مثال اعظم؛ بنا بر مبنای شیخ اشراق

مرحوم شیخ اشراق می‌فرماید که ما این مشکل شما را حل می‌کنیم گرچه خود شما متوجه نیستید؛ اینکه شما با خارج ارتباط برقرار می‌کنید، با این جسم خارج ارتباط برقرار نمی‌کنید بلکه شما دارید

با مثال اعظم ارتباط برقرار می کنید منتها آن مثال اعظم و آن صورت مثالی را منطبق می کنید بر آنچه که در خارج هست، خیال می کنید آنچه که هست فقط این است درحالی که تا چشمتان را می بندید آن صورت اشیاء را در ذهن خود می بینید درحالی که ارتباط شما با خارج قطع شده است و دیگر با خارج ارتباطی ندارید و نوری رفلکس نمی کند و بر نمی گردد. پس معلوم می شود که چه خارج وجود داشته باشد یا خارج وجود نداشته باشد شما با عالم مثال ارتباط برقرار کردید اما خیال کردید با عالم ماده ارتباط دارید.

اطلاع انسان بر اشیاء خارجی، اطلاع از عوالم بالا به پایین

از اینجا است که ما می گوئیم: اطلاع انسان بر اشیاء از علت به پایین می آید، نه از معلوم به بالا می رود؛ یعنی ما از اول بر مثال - مبنای شیخ اشراق این است - دست می اندازیم و بعد از مثال می آییم و بر شیء خارج منطبق می کنیم اما مردم خیال می کنند از این نگاه، به مثال پی می برند درحالی که این نگاه کردن فقط حکم واسطه را دارد؛ واسطه ای که انسان نسبت به مثال شخص و نسبت به عالم مثال اطلاع

پیدا کند. این یک نظریه است.

ایشان می گویند که چه بنا بر این نظریه باشد که ما قبول نداریم ...، البته نه اینکه قبول نداریم بلکه نتیجه گیری شیخ اشراق را قبول نداریم ولی حکم به مثال اعظم مسائلی است که اصلاً جای شک نسبت به این مطالب نیست و یا بنا بر نظریه خودشان که قبلاً مطرح کردند و بعداً هم مطرح خواهند کرد باشد، نفس می آید ابداع می کند یعنی خودش می آید و دستگاه چاپ دارد، چنان می آید زیرا کس می زند عین همان که در خارج هست حتی مژه چشم را هم می آید زیرا کس می زند. عکس برداری می کند عکس لیزری نه این عکس های سیاه و سفیدی که برای زمان قاجاریه بود و در یک ماده آب می کردند و ...

سابق مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - برای کربلا به اداره گذرنامه می رفتند ما هم بچه بودیم و با ایشان می رفتیم. یک چیزهایی بود چوبی، یک پارچه مثل چادر پیرزن ها روی آن کشیده بودند و ... بعد یک تخته این قدری داخلش می کرد و دیگر نمی دانم آنجا چه کار می کرد. خلاصه در آخر یک چیزی

درمی آورد که اصلاً هیچ ارتباطی با آن بیچاره که آنجا بود نداشت! اما این نفس می آید چنان عکس برمی دارد عین خود در خارج، این عکس را می آید به خودش منتقل می کند یعنی با ارتباطی که نفس...

تفاوت دیدگاه شیخ اشراق و مرحوم آخوند از نحوه ارتباط نفس با عالم خارج

در عقیده شیخ اشراق مسئله مسئله مظهریت بود یعنی نفس هیچ کاری انجام نمی دهد و فقط کارش کار واسطه است. اینجا نشسته است و به واسطه ارتباطی که برقرار می کند به آن واقع دست پیدا می کند. فقط واسطه است و حکم واسطه را دارد.

بنا بر عقیده مرحوم آخوند نفس می آید کار انجام می دهد. کار نفس چیست؟ مثل آن که در خارج هست می آید یکی چاپ می کند و در خودش نگه می دارد. این کار نفس است که این را مثال اصغر می گویند یعنی نه اینکه نفس مظهر است بلکه مصدر و محل صدور است یعنی از او صادر می شود، خلق می کند، به وجود می آورد مانند آنچه که در خارج هست.

حالا ما در مقام داوری نیستیم چون خود مرحوم آخوند می آیند بیان می کنند و ما آن قضاوت و داوری

را در همان جای خودش می‌گذاریم گرچه ایشان
قبلاً نسبت به این قضیه بحث کردند ولی بعداً هم
بحث خواهند کرد. بنابراین دو قضیه دیگر در واقع
مشخص است که چیزی در ذهن نیامده که حالا
انطباق کبیر بر صغیر باشد یا ورود شیء مجرد بر ماده
باشد یا ماده بر مجرد باشد. نه، نفس یک ارتباطی با
عالم مثال برقرار می‌کند، خب دیگر چیزی در ذهن
نیامد! نفس می‌آید از خودش می‌سازد؛ مانند آنچه
که در خارج هست می‌سازد و چیزی دیگر بر چیزی
منطبق نیست. مثل اینکه بنده مانند این کتاب یک
کتاب درست بکنم خب این کتاب و آن کتاب
دوتا است. مانند او می‌آیم در ذهن خودم درست
می‌کنم همان‌طوری که بچه‌ها درست می‌کنند. بچه
می‌گوید که آقا جان من دیدم یک کبوتر داشت
می‌رفت و دوتا کله داشت. مگر نمی‌گویند؟! بچه‌ها
قوه متخیله قوی دارند. بچه که هیچ بزرگ‌ها هم
همین‌طور هستند!! وقتی که قوه متخیله قوی بشود
خب می‌آید می‌سازد و درست می‌کند. انیاب اغوال
درست می‌کند، غول درست می‌کند و می‌گوید که

غول دیدم. فرض کنید اگر به او بگویید که دست را
بخواهی در پریز برق بکنی لولو تو را می خورد، واقعاً
یک لولویی را با مدراکات خودش به شکل مهیب
تجسم می کند به طوری که اگر به او بگویند که آن لولو
را بکش، یک چیز عجیب و غریبی روی کاغذ
می آورد. خب واقعاً بچه احساس می کند و دروغ هم
نمی گوید.

لذا ما روایت داریم: وقتی که بچه می آید یک
چیزی را به شما می گوید، در سرش ننید، بگویید
که بله، درست است. چون بچه که نمی فهمد! بچه
خلق می کند و وقتی خلق کرد...

من الآن خودم صوری در دوران طفولیت در ذهن
من هست که هرچه از والده و والد سؤال می کردیم
می گفتند که وجود خارجی نداشته است.

... نیتی از امام زمان دارد، امام زمان را هم یک
آدم بزرگی می داند یک آدم چیزی می داند. درخت
را هم چیز می داند. مثلاً در عالم خیال خودش از آن
آسمان آمده و دارد از آن بالا نگاه می کند و واقعاً
می گفت، من نشسته بودم می گفت که نگاه کنید نگاه
کنید امام زمان بالای درخت نشسته و... این بچه

درست می‌کند یعنی خلق می‌کند.

مرحوم آخوند می‌فرماید که ذهن انسان هم همین است منتها حالا آن یک چیز دیگر خلق می‌کند اما ما نه، ما آنچه را که به حساب خودمان و حساب متعارف منطبق با خارج است خلق می‌کنیم. بنا بر این دو نظر دیگر اشکال ثانی وارد نمی‌شود. اشکال ثانی در آن جایی است که شبح خارج بخواهد بیاید که یا ورود ماده بر مجرد است که قوه خیال باشد یا اینکه بر آن روح بخاری که انطباق کبیر بر صغیر باشد، در این صورت اشکال وارد می‌شود ولی بنا بر این توضیح دیگر اشکال وارد نمی‌شود. البته مطالب باز هست إن شاء الله برای جلسات بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد